



An Analysis of the Detrimental Aspects of the Jurists' Use of the *Qur'ān* in *Ijtihād*

Saeed Ziyaeeefar  

Associate Professor, Qom Institute of Islamic Sciences and Culture (Corresponding Author).

ziyaei.saeid@isca.ac.ir; <https://orcid.org/0000-0002-4460-9403>

Article Info

Article Type:

Research Article

Article History:

Received 22 Guly 2024

Received in revised form 29 January 2025

Accepted 30 January 2025

Keywords:

Detrimental Effects, *Qur'ān*, Usage, Steps of *Ijtihād*

ABSTRACT

The Holy *Qur'ān* has always served as the primary authority in Islamic jurisprudence and is regarded as one of its most essential sources. However, its application in *ijtihād* has occasionally been marked by shortcomings and detrimental practices. This study concisely examines some of the most significant deficiencies in the utilization of the Holy *Qur'ān* in *ijtihād*. These include: the failure to employ the *Qur'ān* in determining the authenticity of narrations (*riwāyāt*); incomplete coverage of *Qur'ānic* verses; neglect of the *Qur'ān* in assessing the contextual direction of narrations; insufficient investigation into the underlying reasons (*'ilal*) for rulings (*ahkām*); lack of comparative evaluation between the terminologies used in narrations and those in *Qur'ānic* verses; underutilization of the attributes of the Lawgiver (*Shāri'*); inadequate application of anthropological foundations; inattention to matters of belief and morality; failure to distinguish between literal (*ẓāhir*) and substantive (*ḥaqīqī*) propositions; neglect in presenting rulings as general principles; and interpreting narrations without due consideration of *Qur'ānic* verses. Additionally, the study addresses the problematic tendency to disregard the apparent meaning (*ẓāhir*) of the *Qur'ān* without substantiated evidence.

Cite this article:

Ziyaeeefar S. (2025). An Analysis of the Detrimental Aspects of the Jurists' Use of the *Qur'ān* in *Ijtihād*. *Journal of Islamic Law and Jurisprudence*; 37(4); 107-134. 



© The Author(s).

Publisher: Islamic Propagation Office of Qom Seminary- Khorāsān-e-Razavi Branch. DOI: <https://doi.org/10.22034/jrj.2025.69551.2844>

آسیب‌شناسی بهره‌گیری مجتهدان از قرآن کریم در اجتهاد^۱

سعید ضیایی فر  ID

دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم، ایران. رایانامه: ziyaei.saeid@isca.ac.ir

<https://orcid.org/0000-0002-4460-9403>



تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۰۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۱

چکیده

قرآن همواره در علم فقه مرجعیت اصلی داشته و یکی از مهم‌ترین منابع آن به شمار می‌رود؛ اما گاهی اوقات به کارگیری آن با نقص‌ها و آسیب‌هایی همراه بوده است. در این اثر، تلاش شده تا برخی از مهم‌ترین آسیب‌ها در مرجعیت قرآن در اجتهاد به صورت فشرده بررسی شوند که عبارت‌اند از عدم استفاده از قرآن در احراز صدور روایت، عدم احاطه کامل به آیات قرآن، عدم استفاده از قرآن در احراز جهت صدور روایت، عدم استقصای کامل علت‌های احکام، عدم نسبت‌سنجی میان عناوین مذکور در روایات و عناوین ذکر شده در آیات، عدم استفاده کامل از صفات شارع، عدم بهره‌برداری کامل از مبانی انسان‌شناختی، عدم توجه به امور اعتقادی و اخلاقی، عدم تفکیک قضیه خارجی و قضیه حقیقیه، عدم توجه به ارائه احکام در قالب مفاهیم کلی، عدم فهم روایات در پرتو آیات، عدول از ظاهر قرآن با ادله‌ای غیر مبین و

کلیدواژه‌ها: آسیب‌شناسی، بهره‌گیری، قرآن، مراحل اجتهاد.

۱. ضیایی فر، سعید (۱۴۰۳). آسیب‌شناسی بهره‌گیری مجتهدان از قرآن کریم در اجتهاد. جستارهای فقهی و اصولی. ۱۰، (۴). ۳۷: ۱۰۷-۱۳۴ <https://doi.org/10.22034/jrj.2025.69551.2844>



ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی © نویسندگان

تبیین مسئله

قرآن همواره یکی از مهم‌ترین منابع علم فقه بوده است؛ اما به کارگیری آن در اجتهاد گاه با نقصان، گاه با آفات و در مواردی نادر با زیاده‌روی همراه بوده است. مرحوم علامه طباطبایی در مورد میزان بهره‌گیری از قرآن در علوم مختلف اسلامی و قطع ارتباط میان قرآن و این علوم ازجمله فقه می‌گوید:

اگر با دیده بصیرت به علوم دینی بنگری، درمی‌یابی که این رشته‌های علمی به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که هیچ نیازی به قرآن ندارند. به گونه‌ای که یک دانش‌پژوه می‌تواند تمامی این دانش‌ها از صرف، نحو، بیان، لغت، حدیث، رجال، درایه، فقه و اصول را فراگیرد و در آن‌ها متخصص و صاحب‌نظر شود، درحالی که نه قرآن را خوانده و نه حتی آن را دیده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۲۷۶/۵).

برخی دیگر از دانشوران نیز به مسئله افراط و تفریط در استفاده از قرآن پرداخته‌اند (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۷/۱). نقدهایی از این دست، از سوی گروهی دیگر از اندیشمندان فیز مطرح شده است (مطهری، ۱۳۹۱، ۳۴۲/۹).

پرسش اصلی این است که چه نقصان‌ها، آفات و احیاناً زیاده‌روی‌هایی در به کارگیری قرآن در اجتهاد مجتهدان وجود داشته و دارد؟ در این مقاله تلاش می‌کنیم مهم‌ترین آسیب‌هایی را که در این زمینه به نظر می‌رسد، مورد بررسی قرار دهیم.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۱۱۰

۱. معنای مراد از آسیب

واژه «آسیب» معنای روشنی دارد و لغت‌نگاران آن را به عنوان نقص، ضرر و آفت تعریف کرده‌اند (دهخدا، ۱۳۲۵، ۱۱۲/۵). مقصود ما از آسیب در اینجا معنایی گسترده‌تر است و شامل هرگونه نقص، آفت و حتی زیاده‌روی‌ای می‌شود که مانع از دستیابی به کارایی مطلوب و مورد نیاز، متناسب با شرایط هر زمان گردد؛ بنابراین، «آسیب‌شناسی» نیز در این معنا، به شناخت هرگونه نقص، آفت یا زیاده‌روی در استفاده از یک موضوع اشاره دارد که ممکن است کارایی مطلوب آن را کاهش دهد.

۲. معنا و مراحل اجتهاد

اجتهاد، تلاشی علمی و ضابطه‌مند است که با هدف دستیابی به اعتبار شارع صورت می‌گیرد. در نگاه رایج، اجتهاد در استنباط از متن مقدس شامل سه مرحله زیر است:

۱. احراز اعتبار صدور متن مقدس (آیه یا روایت) از منبع مقدس (خداوند یا معصوم)؛

۲. بررسی هدف از صدور متن مقدس برای تعیین اینکه آیا بیان‌کننده حکم شرعی فرازمانی و فرامکانی است یا حکمی دیگر مانند حکم ولایی، تقیه‌ای و موارد مشابه دارد؛

۳. بررسی دلالت متن بر حکم مورد بحث (انصاری، ۱۴۲۸ق، ۱/۲۳۷).

همچنین، در فرایند اجتهاد از سه عنصر استفاده می‌شود: قواعد فقهی، ضوابط اصولی و قرائن موردی. در این میان، قرائن موردی جنبه کلی ندارند و تابع شرایط خاص هر مورد هستند، درحالی که قواعد فقهی و ضوابط اصولی کلیت داشته و در موارد متعددی به کار می‌روند.

با این حال، تفاوتی میان این دو دسته وجود دارد:

۱۱۱ قاعده فقهی، یک حکم شرعی کلی است که فقیه با استناد به آن، زیرمجموعه‌های مرتبط را استخراج می‌کند.

ضابطه اصولی، خود یک حکم شرعی نیست، بلکه ابزاری است که فقیه با استفاده از آن، حکم شرعی را استنباط می‌کند.

به بیان اصطلاحی، نقش فقیه در به کارگیری قواعد فقهی از نوع تطبیق است، درحالی که در ضوابط اصولی، فقیه به جای تطبیق، از آن‌ها به عنوان ابزاری برای استنباط حکم فقهی بهره می‌برد (صافی اصفهانی، ۱۴۱۷ق، ۱/۱۷).

۳. فلسفه فقه

فلسفه فقه یک رشته علمی است که به «فقه استدلالی» از بیرون نگاه می‌کند و آن را از جنبه‌هایی مانند موضوع، قلمرو، اهداف، مبادی، منابع، روش‌ها، گرایش‌ها

و... مورد بررسی قرار می‌دهد (ضیائی‌فر، ۱۳۹۸، ۱۸). نوع بررسی که در این مقاله انجام می‌شود، بررسی فلسفه فقهی است.

۴. پیشینه تحقیق و نوآوری‌های مقاله

درباره آسیب‌شناسی فقه و اجتهاد به‌طور کلی، مقالاتی وجود دارد که یکی از آسیب‌ها را مربوط به استفاده از قرآن ذکر کرده‌اند. برای نمونه، نسبت به کمی استفاده از قرآن اشکال شده است (مهریزی، ۱۳۸۲، ۸۳/۴۸۴) یا به تأویل قرآن به‌عنوان یکی از آسیب‌های اجتهاد اشاره شده است (بهری، ۱۳۸۹، ۶۶).

ولی نگارنده به اثری دست نیافت که بر آسیب‌های استفاده از قرآن در اجتهاد مجتهدان تمرکز کرده و دست‌کم بیشتر آن‌ها را بررسی کرده باشد. در این اثر، بر آسیب‌های استفاده از قرآن در اجتهاد مجتهدان تمرکز شده و چهارده آسیب، شناسایی و بررسی گردیده است که برخی از آن‌ها در هیچ اثر دیگری ذکر نشده‌اند، مانند نسبت‌سنجی میان عناوین مذکور در روایات و عناوین مذکور در آیات، استفاده از قرآن در احراز جهت صدور روایت و ...

جستارهای
فقهی و اصولی
سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۱۱۲

آسیب‌های اجتهاد مجتهدان در بهره‌گیری از قرآن

اکنون پس از مباحث مقدماتی، مهم‌ترین آسیب‌های استفاده از قرآن در اجتهاد را بررسی خواهیم کرد:

۱. عدم استفاده از قرآن در احراز صدور روایت

برای تمسک به روایات در هر مسئله‌ای، ابتدا باید صدور آن از معصوم احراز شود. بنا بر یک مبنا، احراز وثاقت راویان در سلسله سند برای اعتبار صدور روایت کافی است (مدنی کاشانی، ۱۴۰۹ق، ۲۴۷)؛ اما بر اساس مبنای دیگری، احراز وثوق به صدور روایت شرط است (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۲۷۱/۱). به نظر ما، مبنای دوم صحیح است و یکی از قرائن مهم در حصول وثوق به صدور روایت، هماهنگی مفاد آن با قرآن است، همان‌طور که برخی دانشوران فقه و اصول نیز به آن اشاره کرده‌اند (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ۳۳۳/۷-۳۳۴ و سیستانی، ۱۴۱۴ق، ۲۱۲). همچنین در روایات معتبر فراوانی

بر این امر تأکید شده است. برخی از این روایات عبارت‌اند از:

۱. حَظَبَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَنْى فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ (شیخ حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ۱۱۱/۲۷).
۲. إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ (شیخ حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ۱۱۰/۲۷ و ۱۱۹).
۳. إِذَا جَاءَكُمْ عَنَّا حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ عَلَيْهِ شَاهِدًا أَوْ شَاهِدَيْنِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ - فَخُذُوا بِهِ وَإِلَّا فَقِفُوا عِنْدَهُ ثُمَّ رُدُّوهُ إِلَيْنَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكُمْ (شیخ حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ۱۱۱/۲۷).
۴. لَا تُصَدِّقُوا عَلَيْنَا إِلَّا مَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ ﷺ (شیخ حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ۱۲۳/۲۷).

مفاد این روایات این است که روایت باید نوعی هماهنگی با قرآن داشته باشد. این روایات اختصاص به صورت تعارض ندارند، بلکه مطلق هستند و چه در صورت تعارض و چه در غیر صورت تعارض، قابل استفاده هستند. البته ظاهر برخی روایات بر مرجح بودن قرآن در مقام تعارض دو روایت دلالت دارد (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ق، ۲۱/۲). با این حال، وجود برخی روایات مخصوص به صورت تعارض، مانع از تمسک به عموم یا اطلاق روایت عام و مطلق نیست و اعتبار عموم یا اطلاق آن‌ها را از بین نمی‌برد، چرا که هر دو دسته روایت اثبات‌کننده حکمی هستند. در جای خود ثابت شده است که دو دسته روایت اثبات‌کننده حکم با یکدیگر تعارض ندارند تا روایت دارای قلمرو محدودتر باشد و روایت عام یا مطلق را تخصیص یا تنقید بزند، مگر اینکه وحدت مطلوب به دلیل معتبری ثابت شود (بجنوردی، بی‌تا، ۷۵۲/۲). یکی از کاستی‌های مرجعیت قرآن در اجتهاد، عدم استفاده از آن در مرحله تشخیص صدور روایت است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ۸۳-۸۶).

ناگفته نماند که یکی از استفاده‌های مهم از قرآن، استفاده از آن در مقام تعارض دو روایت و ترجیح روایت موافق با قرآن است. چون این مسئله در اجتهاد به کار گرفته می‌شود (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۳۲۸/۱۲؛ فیاض، ۱۴۰۱ق، ۱۱۲)، آن را در زمره آسیب‌ها ذکر نمی‌کنیم، هرچند ظرفیت استفاده از قرآن در مقام تعارض دو روایت، بسیار بیشتر از وضعیت کنونی آن است.

۲. عدم احاطه کامل به آیات قرآن

مشهور در میان دانشوران این است که آیات فقهی قرآن حدود ۵۰۰ آیه است (سیوری حلی، ۱۴۲۵ق، ۵/۱ و زرکشی، ۱۴۱۰ق، ۱۳۰/۲). با این حال، این سخن از سوی برخی نقد شده است و گفته‌اند که شاید مراد آیات صریحی است که احکام را به وضوح بیان می‌کنند؛ زیرا بسیاری از احکام از قصه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و سنخ‌های دیگر آیات نیز استفاده می‌شود (سیوطی، ۱۴۲۱ق، ۲۶۸/۲). برخی دیگر نیز اظهار کرده‌اند که بیشتر آیات قرآن شامل احکام مرتبط با آداب حسنه و اخلاق جمیله است (سلمی، ۱۴۰۷ق، ۲۸۴). در روایات نیز آمده است که یک بخش از چهار بخش قرآن در مورد احکام است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۶۲۸/۲). به‌طور کلی، به نظر می‌رسد که می‌توان به آیاتی بیش از حدود ۵۰۰ آیه تمسک کرد، از این رو به نظر می‌رسد:

۱. اگر استقصای کاملی صورت گیرد، از آیات دیگری نیز می‌توان حکم استنباط کرد، مانند آیه «وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (محمد: ۳۵). برخی از آن استفاده کرده و آورده‌اند که حرمت ابطال اعمال عبادی از آن قابل استفاده است؛ بنابراین، اگر این استفاده به‌جا باشد، حرام است که کسی بی‌جهت در حال نماز، عمل خود را باطل کند یا بی‌جهت روزه خود را باطل نماید. همچنین دور از ذهن نیست که حرمت ابطال اعمال شخصی دیگر را نیز از آن استفاده کنیم. بر این اساس، عملی که برخی از جهال انجام می‌دهند، مانند اینکه نماز کسی را با خنداندن یا اغفال او باطل کنند، بر اساس مفاد این آیه، حرام است. حتی اعمال خیری که کسی انجام می‌دهد، از قبیل فعالیت‌های سازمان‌ها و مؤسسات مشروعه عام‌المنفعه یا کارهای خیر، چه شخصی باشد یا عمومی، اگر دیگری بی‌جهت آن‌ها را نابود کند و از میان ببرد، طبق ظاهر این آیه حرام است (شهابی، ۱۴۱۷ق، ۲۵۸/۲). وی در ادامه آیات دیگری را ذکر می‌کند.

۲. از آیاتی که دربردارنده احکام شریعت‌های پیشین و امت‌های گذشته است؛ قرآن آن‌ها رد نکرده است، می‌توان استفاده کرد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۱۲/۲۸).

۳. از قصه‌ها، ضرب‌المثل‌ها (سلمی، ۱۴۰۷ق، ۱۴۳) و فرازهای تقطیع‌شده (ایازی، ۱۳۸۰، ۴۵۱) و ... نیز می‌توان حکم به دست آورد.

۴. از آیات دربردارنده حکم فقهی اعمال جوانحی استفاده کنیم (اعرافی، ۱۳۸۷،

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۱۱۴

۸/۱)، بنا بر این مبنا که اعمال جوانحی هم در قلمرو فقه است.

۵. اجتهاد را از سطح استنباط حکم به سطح بالاتری ارتقا دهیم، مانند استنباط خطوط کلی و جهت گیری ها (خوئی، ۱۴۰۸ق، ۶۲ و هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ۷/۳۳۳-۳۳۴).
۶. اجتهاد را از نگاه جزئی و انفرادی و بررسی تک تک آیات به نگاهی کلان و کلی به تمامی آیات در یک موضوع گسترش دهیم (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ۷۳-۷۴).
به نظر می رسد با رعایت نکات فوق، تعداد آیاتی که می توان در اجتهاد به آن ها استناد کرد، به طور چشم گیری افزایش خواهد یافت. این یکی از کاستی های مهم اجتهاد در استناد به قرآن کریم است که تحقیق کاملی از لحاظ نظری و عملی (تطبیقی در مورد تک تک آیات) در این زمینه صورت نگرفته است.

۳. عدم استفاده از قرآن در احراز جهت صدور روایت

معصومان شئون مختلفی داشته اند و همه روایات صادر از شأن تبلیغی، تفسیری یا تشریعی معصوم نیستند تا قابل استناد در اجتهاد باشند. با این حال، غالب فقیهان طبق قاعده اولی، روایت را صادر از شأن تبلیغی، تفسیری یا تشریعی معصوم می دانند و در نتیجه آن را قضیه حقیقه محسوب کرده و در استنباط از آن استفاده می کنند (سبحانی، ۱۴۲۰ق، ۱۱۰). تنها در جایی که دلیلی معتبر خلاف آن وجود داشته باشد، از قاعده اولی صرف نظر می کنند (منتظری، ۱۴۱۵ق، ۱۶/۱).

برای مثال، اگر به قرینه ای یا مشکلی برخورد کنند، از تعبیرهایی مانند قضیه خارجی، قضیه شخصی، قضیه فی واقعه، قضیه جزئی، واقعه خاصه یا واقعه حال استفاده می کنند و به روایاتی که از شئون غیر قابل استناد در استنباط صادر شده اند (مانند شأن تطبیقی یا ولایی معصوم) اشاره می کنند. از این رو، باید از قرائن در شناخت جهت صدور روایت نیز بهره گرفت. یکی از قرائن مهم، سازگاری یا ناسازگاری حکم مذکور در روایت با قرآن است. اگر حکم مذکور در روایت، دست کم با جهت گیری های قرآن تناسب داشته باشد، آن حکم شرعی و قابل استفاده در اجتهاد خواهد بود؛ اما اگر حکم مذکور در روایت با احکام یا جهت گیری های قرآن ناسازگار باشد، آن حکم شرعی و قابل استفاده در اجتهاد نخواهد بود. در صورتی که

سازگاری یا ناسازگاری حکم مذکور در روایت با قرآن احراز نشود، استفاده از آن در اجتهاد با دشواری مواجه خواهد شد.

برخی فقیهان یادآور شده‌اند که برخی روایات صادر از شأن تبلیغی، تفسیری یا تشریعی معصوم نیستند و نمی‌توان از آن‌ها در اجتهاد استفاده کرد (توحیدی، ۱۴۱۷ق، ۵۳۳/۲). برای مثال، در روایتی آمده است که اگر یکی از مسلمانان به دشمنان در حال جنگ امان دهد، امانش معتبر است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۶۷/۱۵). برخی فقیهان نیز طبق این روایت فتوا داده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۹۶/۲۱)؛ اما به نظر می‌رسد این روایت از شأن ولایت صادر شده است، چرا که با آیات فراوانی که به جهاد دستور داده و همچنین با آیه‌ای که به اطاعت از اولی الامر (نساء: ۵۹) دستور داده است، سازگار نیست. از این رو، بسیاری از فقیهان این گونه روایات را قضیه‌ای در موقعیتی خاص دانسته‌اند (صیمری، ۱۴۲۰ق، ۵۱۵/۱ و شهید ثانی، ۱۴۱۹ق، ۲۹/۵).

۴. عدم استقصای کامل علت احکام در نظام رتبه‌بندی شده

در قرآن علت برخی احکام ذکر شده است (ایازی، ۱۳۸۶، ۱۱۵). دانشوران فقه و اصول معتقدند که اگر علت به گونه‌ای باشد که بود و نبود حکم و سعه و ضیق آن دائر بر علت باشد، استفاده از علت معتبر است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۴۰/۲۳ و سبزواری، ۱۴۱۷ق، ۹۶/۲). دانشوران فقه از علت‌های مذکور در قرآن به صورت موردی استفاده کرده‌اند (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ۵۴۲/۲)؛ از یک سو این استفاده کامل نیست، بدین معنا که همه علت‌های مذکور در آیات قرآن استقصا نشده است و از سوی دیگر تنها از علت‌های مذکور به شکل ضابطه اصولی استفاده شده است، مانند ضابطه «العله تعمم و تخصص» (خمینی، ۱۴۱۸ق، ۱۳۹/۵)، یا اینکه چون علت، حاکم بر حکم تعلیل شده است و باید بر آن مقدم شود (حائری یزدی، ۱۴۱۸ق، ۸۵۹)؛ بنابراین، به غیر از ضابطه اصولی، به شیوه‌های دیگری نیز می‌توان از آن استفاده کرد، مانند قرینه موردی که ممکن است علت انصراف دلیل، استفاده الزام، حمل بر عدم الزام، استفاده عموم یا سایر موارد مشابه شود (ضیائی فر، ۱۳۹۸، ۱۹۳ به بعد).

از جهت سوم، اگر آیه در علت بودن ظهور دارد، قاعده اولی بر علت بودن است

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۱۱۶

(حائری یزدی، ۱۳۸۲، ۵۳۸/۱). برای مثال، در آیه ۷ سوره حشر علت ذکر شده است؛ اما برخی آن را مقید کرده‌اند (حائری، ۱۴۱۵ق، ۳۱۵) یا در بسیاری از علت‌ها تشکیک کرده و آن‌ها را حکمت دانسته‌اند (عاملی، ۱۴۱۹ق، ۵۲۱/۱۸) و در نتیجه آن‌ها از مسیر استفاده در اجتهاد خارج کرده‌اند.

از جهت چهارم، باید میان علت در عبادات و غیر عبادات تفاوت قائل شد؛ زیرا غالب علت‌ها در غیر عبادات قابل شناخت و استفاده در اجتهاد هستند (ضیائی‌فر، ۱۴۰۲، ۹۹)؛ ولی غالب علت‌ها در عبادات قابل شناخت و استفاده در اجتهاد نیستند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲/۲۹۴).

از جهت پنجم، هرچند اهداف و علت‌ها در نظامی رتبه‌بندی شده ارائه نشده‌اند؛ ولی پس از استخراج همه اهداف و علت‌ها، باید آن‌ها را در یک نظام رتبه‌بندی و درجه‌بندی کرد تا در هنگام تراحم و تعارض، مشخص شود که کدام یک باید مقدم شود. این خود نیازمند بررسی مستقلی، حداقل در حد یک مقاله بلند است. به عنوان نمونه، قرآن کریم هدف لزوم تقسیم فیء میان اصناف مذکور در آیه را این گونه ذکر می‌کند که اموال تنها میان ثروتمندان در گردش نباشد (حشر: ۷)؛ اما به این آیه در فقه چندان تمسک نشده است و در مواردی هم که برخی فقیهان تمسک کرده‌اند، برخی دیگر تشکیک کرده‌اند که ممکن است عامل دیگری هم در حکم مؤثر باشد (حائری، ۱۴۱۸ق، ۳۱۵).

۵. عدم نسبت سنجی میان عناوین مذکور در آیات و روایات

چه نسبتی میان عناوینی که در آیات قرآن وارد شده است و میان عناوین وارد شده در روایات وجود دارد؟ به نظر می‌رسد یکی از کاستی‌های اجتهاد در استفاده از قرآن، عدم سنجش عناوین مذکور در روایات با عناوین مذکور در آیات است. این بحث بر اساس دو مبنا قابل پیگیری است:

۱. آیا افزون بر آنچه در احکام قرآن آمده است، احکام جداگانه‌ای در روایات وجود دارد یا روایات تنها شرح احکام قرآنی هستند؟

۲. احکامی که در روایات آمده‌اند، از طریق وحی غیر قرآنی به پیامبر ﷺ

و از وی به امامان: رسیده‌اند یا این احکام تشریع پیامبر ﷺ یا تشریع پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام است؟

این بحث در صورتی مطرح می‌شود که مبنای فقیه این باشد که تنها احکام قرآن معتبر هستند و نه از طریق وحی غیر قرآنی به پیامبر ﷺ حکم جدیدی از احکام فقهی اضافه شده است و نه از طریق الهام به امامان علیهم السلام حکمی اضافه شده است. همچنین بر اساس این مبنا، روایات معتبر تنها به شرح و تفسیری از احکام قرآنی پرداخته‌اند.

اگر فقیهی معتقد باشد که افزون بر آنچه در احکام قرآن آمده، احکام جداگانه‌ای در روایات وجود دارد (چه به صورت تشریع از سوی پیامبر ﷺ یا امامان علیهم السلام و چه به صورت ابلاغ تشریعات خدا از طریق وحی غیر قرآنی)، در این صورت تنها در مواردی که حکم قرآنی تخصیص‌ناپذیر باشد، می‌توان نسبت میان عناوین مذکور در آیات و عناوین مذکور در روایات را بررسی و سنجید.

اما اگر تنها خداوند متعال را شارع بدانند، طبق قاعده باید میان عناوین مذکور در آیات و عناوین مذکور در روایات نسبتی برقرار کند؛ زیرا در این دیدگاه، پیامبر ﷺ و امام علیهم السلام به عنوان شارع در نظر گرفته نمی‌شوند؛ بنابراین، روایات باید به عنوان شرح و تفسیر آیات تلقی شوند. در این حالت، اگر روایات حکمی فراتر از آنچه در آیات آمده است، بیان کنند، اعتبار روایت با مشکل مواجه می‌شود و باید به عنوان افزودنی غیر معتبر تلقی گردد.

اگر فقیهی افزون بر خداوند متعال، پیامبر ﷺ یا امام علیهم السلام را نیز شارع بدانند، یا معتقد باشد که از طریق وحی غیر قرآنی به پیامبر ﷺ یا الهام به امام علیهم السلام، حکمی اضافه شده است، در این صورت نیز باید میان عناوین وارد شده در آیات و عناوین وارد شده در روایات نسبتی موجه برقرار کند. به این معنا که اگر حکم مذکور در آیه قابل تخصیص نباشد، نمی‌توان عنوان مذکور در روایت را عنوان جداگانه‌ای از عنوان مذکور در آیه دانست، بلکه باید آن را زیر مجموعه همان عنوان در آیه در نظر گرفت. برای نمونه در آیه ۳۲ سوره مائده آمده است:

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾.

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۱۱۸

در این آیه به غیر از دو عنوان «قاتل» و «مفسد فی الارض»، هیچ عنوان دیگری برای قتل تجویز نشده و قتل به طور کلی تقبیح شده است. حکم به گونه‌ای بیان شده است که قابل تخصیص نیست؛ زیرا قتل یک انسان به منزله قتل همه انسان‌ها دانسته شده است؛ بنابراین، روایات معتبری که قتل را در عنوان دیگری غیر از این دو عنوان مذکور در آیه تجویز می‌کنند، باید مورد بررسی قرار گیرند. اگر مثلاً عنوان «مفسد فی الارض» بر آن تطبیق داشته باشد، روایات می‌توانند در اجتهاد قابل استناد باشند؛ وگرنه استناد به آن‌ها در اجتهاد با مشکل مواجه می‌شود.

آری، اگر فقهی افزون بر خداوند متعال، پیامبر ﷺ یا امام علی (ع) را هم شارع بداند و حکم موجود در آیه را قابل تخصیص بداند، در این صورت نیاز به نسبت‌سنجی میان عناوین وارد شده در آیات و عناوین وارد شده در روایات نخواهد بود. همان‌طور که اگر فقهی پیامبر ﷺ را شارع نداند؛ ولی بگوید حکم از طریق وحی غیر قرآنی به پیامبر ﷺ رسیده است، در این صورت نیز نیازی به نسبت‌سنجی میان عناوین آیات و روایات نیست. همچنین اگر فقهی امام علی (ع) را شارع نداند؛ ولی بگوید حکم نزد امام علی (ع) به ودیعت گذاشته شده است (نه اینکه خود امام علی (ع) تشریع کرده باشد)، در این صورت نیز به نسبت‌سنجی میان عناوین آیات و روایات نیازی نیست.

۶. عدم استفاده کامل از صفات شارع

در قرآن کریم پس از بیان احکام، برخی صفات شارع ذکر شده است، مانند صفت حکمت (بقره: ۲۲۸). دانشوران فقه از برخی صفات شارع به صورت موردی و محدود استفاده کرده‌اند (تبریزی، ۱۴۱۶ق، ۱/۱۳)؛ ولی صفات فراوانی وجود دارد که می‌توان از آن‌ها در اجتهاد استفاده کرد، مانند صفت علم، لطف، هدایت، شاریت، رحمت، مکلف بودن و ... (ضیائی‌فر، ۱۳۸۲، ۱۹۲ به بعد).

استفاده از این صفات به چند مورد محدود نمی‌شود؛ بلکه این صفات ظرفیت فراوانی برای استفاده در اجتهاد دارند و می‌توان بیش از مقداری کنونی از آن‌ها در اجتهاد بهره برد. نمونه‌های بسیاری از این ظرفیت‌ها وجود دارد که این موضوع به

بررسی مستقلی (حداقل در حد یک مقاله بلند) نیاز دارد و در دیگر آثار خود به آن پرداخته‌ایم (ضیائی‌فر، ۱۴۰۲، ۳۰۶-۳۱۸). برای نمونه، مقتضای حکمت شارع این است که علی‌القاعده با اموری که باعث پیشرفت زندگی بشر می‌شود مخالفت نکند، مگر اینکه این پیشرفت مخالف با اهداف شارع باشد، به‌طور مثال، اگر موجب مفسده گردد (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ۲۴/۳).

۷. عدم استفاده کامل از مبانی انسان‌شناختی

فقه از جمله رشته‌های علمی است که بر مبانی گوناگونی مانند کلام، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی استوار است. نمی‌توان بدون اطلاع کامل از این مبانی، بدون تنقیح آن‌ها و اتخاذ موضع در موردشان، در مسائل فقهی دیدگاه دقیق، موجه و قابل دفاعی ارائه داد. افزون بر این، گاهی مبنای صحیح و قابل دفاعی وجود دارد؛ ولی ابتنای آن صحیح نیست، یا گاهی از یک مبنا تفسیرهای متفاوتی می‌شود و ابتنای بر یک تفسیر از آن مبنا صحیح است؛ اما بر تفسیر دیگر نه. درحالی‌که در مواردی، اظهار نظرهای فقهی بدون اطلاع کامل و بدون تنقیح مبانی مختلف آن و بدون اتخاذ موضع در موردشان انجام می‌شود. قرآن کریم دیدگاه خاصی درباره انسان دارد و ویژگی‌هایی برای او ذکر می‌کند (مطهری، بی‌تا، ۲۴۷ به بعد) مانند کرامت، خلافت الهی، حق تعیین سرنوشت، اجتماعی بودن و

ازاین‌رو، در اجتهاد باید این مبانی را در نظر گرفت و با توجه به آن‌ها به استنباط پرداخت، همان‌طور که برخی از فقیهان گفته‌اند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ۵۱۸؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۳، ۳۲۴) و برخی دیگر از فقیهان این رویکرد را به کار بسته‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ۳۹۵/۹-۳۹۶؛ شهید ثانی، ۱۴۱۹ق، ۳۳۴/۵؛ صدر، ۱۳۹۹ق، ۱۲۷)؛ بنابراین، فقیه نمی‌تواند نسبت به مبانی و دیدگاه‌های انسان‌شناسی بی‌توجه یا بی‌تفاوت باشد. برای نمونه، حقوقی همچون حق حیات، حق مالکیت، حق حفظ آبرو، حق آزادی، حق آموزش، حق ازدواج از حقوق اساسی انسان است و با توجه به کرامت انسان که از قرآن استفاده می‌شود (اسراء: ۷۰)، می‌توان گفت علی‌القاعده هر انسانی از این حقوق اساسی برخوردار است، مگر اینکه ذیل عنوانی قرار گیرد که باعث سلب برخی

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۱۲۰

از این حقوق گردد و آن عنوان هم باید به دلیل معتبری ثابت شود، مانند مفسد فی الارض یا قاتل که در آیه ۳۲ مائده آمده است (منتظری، ۱۴۲۹ق، ۱۱۶). برای نمونه، روایات در مورد حق ازدواج دختر باکره رشیده متعارض اند (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۷۱/۲۰ و ۲۸۴). مقتضای مبنای انسان‌شناختی حق تعیین سرنوشت، مقدم داشتن روایاتی است که حق ازدواج را برای دختر باکره رشیده قائل اند. افزون بر آن، در برخی روایات علت‌هایی برای حق داشتن دختر باکره رشیده برای ازدواج ذکر شده است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۸۴/۲۰). مقتضای آن علت، ثبوت حق ازدواج برای دختر باکره رشیده است که با قرائن قبلی نیز همخوانی دارد و این امر ظن به صحت این حق را تقویت می‌کند.

۸. عدم توجه کامل به اخلاق و ادب قرآنی

دین اسلام تنها دربردارنده حقوق و وظایف فقهی نیست، بلکه افزون بر آن، امور اخلاقی نیز در دین اسلام گنجانده شده است. از این رو، فقیه در استنباط نمی‌تواند به دیگر ابعاد دین توجه کامل نداشته باشد. قرآن مسائل را در پوششی از ادب، حیا و عفت بیان می‌کند. برای نمونه، در مسئله آمیزش، از تعبیر کنایی «مباشرت» (بقره: ۱۸۷) و «تماس» (نساء: ۴۳) استفاده می‌شود. برخی مسائل چندبعدی هستند که باید تمام ابعاد آن‌ها در نظر گرفته شود؛ اما گاهی در فقه به همه ابعاد آن توجه نمی‌شود. برای نمونه، در مسئله آمیزش با همسر، برخی فقیهان گفته‌اند که همین قدر که کسی عورتین مرد و اعضای واجب‌الستر بدن زن را نبیند، آمیزش جایز است، هرچند که ناظر محترمی باشد و تنها به کراهت فتوا داده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۵۸/۲۹). درحالی که این کار ممکن است باعث تحریک بیننده و ارتکاب زنا شود، همان‌طور که در روایات هم آمده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵/۴۹۹-۵۰۰).

سازگاری جواز آن با جهت‌گیری‌های کلی شریعت که از آیات حیا، عفت، ادب و ... استفاده می‌شود، دشوار به نظر می‌رسد. از این رو، برخی فقیهان گفته‌اند: «تقوا مقتضی اجتناب از آن است» (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ۸/۳۴۶) و برخی دیگر گفته‌اند: «باعث هتک حرمت بوده و حرام است» (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳ق، ۴۱/۱۱).

۹. عدم توجه کامل به امور اعتقادی

دین اسلام تنها شامل حقوق و وظایف فقهی نیست، بلکه افزون بر این، مسائل اعتقادی نیز در آن جای دارد. قرآن در بسیاری از مسائل، احکام فقهی را با امور اعتقادی همراه می‌کند. از این رو، فقیه در استنباط نمی‌تواند به دیگر ابعاد دین بی‌توجه باشد.

برای نمونه، در برخی روایات آمده است که فرزندان کفار و مشرکین قبل از بلوغ به حکم پدر و مادرهایشان محکوم هستند (شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ۴۹۱/۳). برخی فقیهان با استناد به این روایات، به نجاست آن‌ها حکم کرده‌اند (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۱۹۸/۵-۲۰۰)؛ اما با توجه به عدالت خداوند و اینکه قرآن بیان می‌کند «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام: ۱۶۴)، فقیه نمی‌تواند در استنباط به این مسئله بی‌اعتنا باشد. از این رو، برخی فقیهان با توجه به عدالت خداوند و آیه فوق گفته‌اند که باید این روایات کنار گذاشته شود (صدر، ۱۴۰۸ق، ۲۹۷/۳). همچنین، برخی دیگر با استناد به این آیه به‌طور کلی گفته‌اند که روایاتی که با امثال آیه فوق ناسازگارند، باید تأویل شده و به گونه‌ای معنا شوند که با این آیات سازگار باشند (کاشف الغطاء، ۱۴۲۶ق، ۱۱۵).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷

۱۴۰۳

۱۲۲

۱۰. عدم تفکیک قضیه خارجی و قضیه حقیقه

گاهی حکم در آیه به شکل قضیه حقیقه به کار رفته است، مانند آیه «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (آل عمران: ۹۷)؛ ولی برخی از آیات به شکل قضیه خارجی بیان شده‌اند، مانند آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُتَادُونَكَ مِنَ الْحُجْرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (حجرات: ۴). آنچه به شکل قضیه خارجی آمده است، عموم و اطلاقی ندارد تا بتوان به آن تمسک جست (نراقی، ۱۴۲۲ق، ۳۴۳/۲).

برای نمونه، برخی برای جواز حيله و عبور از قانون الهی به آیه زیر تمسک کرده‌اند: «وَحُذِّبَتْ يَدُكَ ضَعْفًا فَاصْرَبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ» (ص: ۴۴).

در تقریب تمسک به این آیه گفته شده است که خداوند متعال برای حضرت ایوب (علیه السلام) راه فراری از مخالفت با قسم بیان فرموده است؛ اما به نظر می‌رسد که این

قضیه، قضیه‌ای خارجی است و نمی‌توان از آن حکم کلی استخراج کرد؛ زیرا این واقعه در شرایط خاصی رخ داده است که خصوصیات آن برای ما مشخص نیست؛ بنابراین نمی‌توان آن را به دیگر موارد تعمیم داد، همان‌طور که برخی از دانشوران فقه نیز گفته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق، ۲۳).

۱۱. عدم ارائه احکام در شکل مفاهیم کلی

قرآن جاودانه و جهان‌شمول است، از این رو علی‌القاعده باید احکام آن به صورت مفاهیم کلی بیان شده باشد، به گونه‌ای که قابلیت استفاده برای زمان‌ها و مکان‌های مختلف را داشته باشد؛ بنابراین، اگر در قرآن حکمی به شکل مفاهیم کلی نیامده است، چنانچه قابلیت تبدیل به مفاهیم کلی با استفاده از روش‌های معتبری مانند الغای خصوصیت و... وجود داشته باشد، به آن فتوا داده می‌شود. در غیر این صورت، نمی‌توان به آن فتوا داد؛ زیرا حکم فقهی باید حکمی فرازمانی و فرامکانی باشد. اگر به این نکته توجه نشود و به حکمی غیر کلی فتوا داده شود، آن فتوا معتبر نخواهد بود. برای نمونه، در قرآن به آمادگی نظامی دستور داده شده است و در ضمن آن اسبان آماده ذکر شده است (انفال: ۶۰).

در روایات آمده است که مسابقه تنها با اسب، شتر و تیر و کمان جایز است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۴۹/۵). پرسش این است که آیا این سه مورد خصوصیت دارند، یا اینکه این‌ها مصادیق زمانی و مکانی برای صدور نص هستند؟ به عبارت دیگر، آیا هر چیزی که در هر زمان و مکانی در آمادگی نظامی تأثیرگذار باشد، می‌تواند به این حکم تعمیم داده شود؟ برخی از فقیهان تنها به جواز مسابقه با این سه مورد فتوا داده‌اند و مسابقه با غیر این سه را جایز ندانسته‌اند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۱۰۱/۶-۱۰۲)، درحالی که برخی دیگر گفته‌اند مسابقه با هر وسیله‌ای که در هر زمان و مکانی در آمادگی نظامی مؤثر باشد، جایز است (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ۲۳۵/۴ و ایروانی، ۱۴۲۷ق، ۲۸۵/۲)؛ بنابراین، اسبان آماده که در قرآن آمده، مصادیق زمانی و مکانی برای موقعیتی خاص است و نمی‌توان بر آن جمود کرد؛ همان‌طور که نمی‌توان بر جواز مسابقه تنها با اسب، شتر و تیر و کمان جمود کرد (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۲۹۱/۶).

آسیب‌شناسی
بهره‌گیری مجتهدان از
قرآن کریم در اجتهاد

۱۲. تعمیم حکم بدون وجود دلیل موجه

آیا هر آنچه در قرآن آمده است جاودانه و جهان شمول است؟ برخی بر این باورند که علی القاعده هر حکمی که در قرآن آمده است، جاودانه و جهان شمول است مگر اینکه دلیل معتبری برخلاف آن وجود داشته باشد؛ اما ممکن است در این مبنا تفصیل داده شود و گفته شود:

(الف) در جایی که حکم به شکل غیرمخاطب آمده است، مانند آیه ﴿لَا يَسْخَرُونَ قَوْمٍ مِّنْ قَوْمٍ﴾ (حجرات: ۱۱) که حکم بر قوم آمده است، به طور طبیعی همه افراد، اعم از مخاطب و غیرمخاطب را دربر می گیرد.

(ب) در جایی که حکم به شکل مخاطب آمده است، مانند آیه ﴿فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (حجرات: ۱۰)، حکم به مخاطب اختصاص دارد و تعمیم آن به غیرمخاطب، نیازمند دلیل روشن و معتبر است.

پس علی القاعده تنها مخاطبان هر حکمی مأمور به انجام همان حکم هستند و توسعه آن به غیرمخاطبان، به دلیل معتبر و مبین نیاز دارد. همان طور که بسیاری از دانشمندان فقه و اصول گفته اند (وحید بهبهانی، ۱۴۲۴ق، ۲۴۱/۱؛ عاملی، ۱۴۱۹ق، ۲۱۴/۷؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۱۶/۴۱). دلیل فقیهان برای تعمیم حکم در اغلب موارد، اجماع است (طباطبایی، ۱۴۱۲ق، ۱۶۳/۸-۱۶۴). گاهی اجماع قطعی بر تعمیم حکم وجود دارد که در این صورت اجماع به حد ضرورت می رسد؛ اما گاهی اجماع قطعی وجود ندارد. در چنین حالتی، اگر دلیل معتبر دیگری نیز موجود نباشد، نمی توان به تعمیم حکم نظر داد.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷

۱۴۰۳

۱۲۴

۱۳. تمسک به ظاهر روایات بدون مراجعه به قرآن

گاهی ظاهر روایت مطلبی را بیان می کند که پذیرش عموم یا اطلاق آن دشوار به نظر می رسد. مقتضای برخورد عقلانی، مراجعه به منابع معتبر دیگر است. به طور مثال، اگر به قرآن یا منبع معتبر دیگری مراجعه شود، ممکن است عموم یا اطلاق آن محدود شود. برای نمونه، در روایاتی آمده است که یکی از افرادی که در روز قیامت سخت عذاب خواهد شد، فردی است که تصویرگری و مجسمه سازی

می‌کند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۵۲۸/۶). از این رو، برخی از دانشمندان فقه بدون اینکه به ادله معتبر دیگری مراجعه کنند، هرگونه تصویرگری و مجسمه‌سازی را حرام دانسته‌اند (طوسی، ۱۴۰۰ق، ۳۶۳). هرچند بعداً که به آیات مراجعه کرده‌اند، از آن نظر برگشته‌اند (طوسی، بی‌تا، ۲۳۶/۱)؛ ولی عموم یا اطلاق حرمت هرگونه تصویرگری و مجسمه‌سازی بر برخی از دانشمندان فقه دشوار آمده است (منتظری، ۱۴۱۵ق، ۵۵۴/۲).

از این رو، برخی از دانشمندان فقه با استناد به ظاهر آیه ۵۲ سورة انبیاء^۱ قیدی به امثال این روایات زده و گفته‌اند مراد از امثال این روایات قسمی از تصویرگری و مجسمه‌سازی است که برای عبادت تهیه می‌شده است (امام خمینی، ۱۴۱۵ق، ۲۵۸/۱ و خمینی، ۱۳۷۶/۱، ۳۷۶). به نظر می‌رسد که می‌توان به قرائن دیگری نیز تمسک کرد، مانند آیه ۵۱ سورة بقره^۲؛ زیرا بنی اسرائیل تصویر یا مجسمه گوساله را درست نکردند، بلکه گوساله‌ای که سامری درست کرده بود، پرستیدند (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق، ۳۸/۱۱). واژه «اتخاذ» نیز قرینه گویای آن است؛ زیرا به معنای اخذ چیزی است که وجود دارد، نه اینکه به معنای به وجود آوردن آن باشد (زجاج، ۱۴۱۶ق، ۴۱۳/۲). قرینه گویای دیگر، درخواست دیگر آنان است. آنان درخواست کردند که مانند برخی از بت پرستان، مجسمه‌ای برای پرستش داشته باشند (اعراف: ۱۳۸).^۳

آسیب‌شناسی
بهره‌گیری مجتهدان از
قرآن کریم در اجتهاد

۱۴. تصرف در ظاهر حکم قرآنی با ادعای اجماع

گاهی آیه و روایت معتبری بر مطلبی دلالت دارد؛ ولی برخی از دانشمندان فقه با ادعای اجماع از ظاهر آن عدول می‌کنند. برای نمونه، ظاهر آیه دوم و سوم سورة صف این است که وفای به عهد واجب است، همان‌طور که صریح روایت معتبر نیز بر وجوب آن دلالت دارد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۳۶۴/۲)؛ اما برخی از دانشمندان فقه با ادعای

۱. «ما هذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» (انبیاء: ۵۲).

۲. «ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ» (بقره: ۲۱)؛ «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ» (بقره: ۵۴).

۳. «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (اعراف: ۱۳۸).

اجماع از وجوب وفای به عهد عدول کرده‌اند (روحانی، ۱۴۱۲ق، ۴۲۴/۱۴) که پذیرش آن دشوار می‌نماید، خصوصاً در جایی که روایت معتبر صریحی بر آن دلالت کند؛ بنابراین، عدول از ظاهر آیه با ادله‌ای همچون ادعای اجماع، نوعی آسیب به حساب می‌آید که باید از آن پرهیز کرد.

نتیجه‌گیری و بیان مختار

در این نوشتار تلاش شد تا نکاتی در مورد مرجعیت قرآن در فقه و اجتهاد به صورت فشرده و در حد ظرفیت یک مقاله ارائه شود. رهاورد این مقاله این است که قرآن کریم کتاب هدایت بشر است؛ از این رو، راهنمای سلوک عملی مؤمنان نیز است و آنان برای سلوک عملی به فقه نیاز دارند. فقه هم به قرآن کریم نیاز وافری دارد. این در حالی است که قرآن کریم ظرفیت‌های فراوانی برای علم فقه و اجتهاد دارد که از تمامی آن‌ها استفاده نشده است. این امر مهم‌ترین آسیب در استفاده از همه ظرفیت‌های قرآن کریم در علم فقه و اجتهاد است. برای بهره‌برداری کامل از این ظرفیت‌ها چند کار اساسی به‌طور کامل انجام نشده است یا به‌ندرت انجام گرفته است که باید انجام گیرد تا مرجعیت قرآن در اجتهاد گسترش یابد.

مهم‌ترین اقداماتی که باید انجام گیرد عبارت‌اند از: شناسایی تمام آیاتی که در احراز صدور روایت قابل استفاده‌اند، استقصای همه عللی که در قرآن آمده و تنظیم آن‌ها در شبکه‌ای رتبه‌بندی‌شده، سنجش نسبت عناوین مذکور در روایات با عناوین مشابه در آیات، شناسایی تمام امور اخلاقی و اعتقادی، به‌ویژه صفات شارع قابل استفاده در اجتهاد، شناسایی انواع مختلف استفاده از این امور در اجتهاد، استقصای ویژگی‌های انسان و استفاده از آن‌ها در استنباط، تفکیک قضایای خارجیه و قضایای حقیقه به کمک قرائن قرآنی، استفاده از قضایای حقیقه در اجتهاد و عدم عدول از ظاهر آیه با با ادله‌نماها مانند ادعای اجماع.

تأمل و بررسی بیشتر، ظرفیت‌های دیگری از مرجعیت قرآن کریم در اجتهاد را نشان می‌دهد که به دلیل محدودیت حجم مقاله، به آن‌ها پرداخته نشده است. از این رو، پیشنهاد می‌شود که در تکمیل این موضوع تحقیقاتی انجام شود. مهم‌تر از همه اینکه

این نکات باید در تمامی استنباط‌های فقهی از قرآن رعایت گردد و مطالب متناسب با آن‌ها در استنباط از دیگر منابع فقهی (روایات، اجماع) شناسایی و به کار گرفته شود.

کتابنامه

قرآن کریم

ابن ابی حاتم، عبدالرحمن. (۱۴۱۹ق). تفسیر القرآن العظیم. چاپ سوم، ریاض: مکتبة نزار مصطفى الباز.

اعرافی، علیرضا. (۱۳۸۷). فقه ترویجی. چاپ اول، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

انصاری، مرتضی. (۱۴۲۸ق). فرائد الاصول. چاپ اول، قم: مجمع الفکر الاسلامی.

ایازی، سید محمد علی. (۱۳۸۰). فقه پژوهی قرآنی. قم: بوستان کتاب.

ایازی، سید محمد علی. (۱۳۸۶). ملاکات احکام و شیوه‌های استکشاف آن. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

ایروانی، باقر. (۱۴۲۷ق). دروس تمهیدیة فی الفقه الاستدلالي علی المذهب الجعفري. چاپ دوم، قم: بی‌نا.

بجنوردی، سید حسن. (۱۳۷۹). منتهی الأصول. تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج.

بجنوردی، سید حسن. (۱۴۱۹ق). القواعد الفقهية. چاپ اول، قم: نشر الهادی.

بحرانی، یوسف. (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

بهاری، محمدرضا (۱۳۸۹). آسیب‌شناسی روش شناختی اجتهاد پویا. کتاب نقد، شماره ۵۴، ۴۵-۷۰.

تبریزی، جواد. (۱۴۱۶ق). إرشاد الطالب إلى التعليق على المكاسب. چاپ چهارم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

توحیدی، محمد علی. (۱۴۱۷ق). مصباح الفقاهه (تقریرات درس خارج فقه آیت الله خویی). قم: انصاریان.

جمعی از پژوهشگران زیر نظر آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی. (۱۴۲۳ق). موسوعة الفقه الإسلامي طبقاً لمذهب أهل البيت (عليه السلام). چاپ اول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (عليه السلام).

جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۷). تفسیر تسنیم. چاپ هفتم، قم: انتشارات اسراء.

آسیب‌شناسی
بهره‌گیری مجتهدان از
قرآن کریم در اجتهاد

جوادى آملی، عبدالله. (۱۳۷۸). ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت. تنظیم محمد محرابی، قم: انتشارات اسراء.

حائری یزدی، مرتضی. (۱۳۸۲). مبانی الاحکام فی اصول شرائع الاسلام. قم: مؤسسه النشر الاسلامی. حائری یزدی، مرتضی. (۱۴۱۸ق). کتاب الخمس. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

حائری، سید کاظم. (۱۴۱۵ق). القضاء في الفقه الإسلامي. قم: مجمع انديشة اسلامی. حر عاملی، محمد. (۱۴۱۴ق). وسائل الشيعة الى تحصيل الشريعة. چاپ دوم، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام. خمینی، سید روح الله. (۱۴۱۵ق). المكاسب المحرمة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله. خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۱ق). کتاب البيع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله. خمینی، سید مصطفی. (۱۴۱۸ق). تحریرات في الأصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله.

خمینی، سید مصطفی. (۱۳۷۶). مستند تحریر الوسيلة. چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله.

خوئی، سید ابوالقاسم. (۱۴۰۸ق). البيان. چاپ پنجم، بیروت: دارالزهراء.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۲۵). لغت نامه. تهران: مجلس شورای ملی.

روحانی، سید صادق. (۱۴۱۲ق). فقه الصادق عليه السلام. چاپ اول، قم: دارالکتاب و مدرسه امام صادق عليه السلام. زجاج، ابراهیم. (۱۴۱۶ق). اعراب القرآن. چاپ سوم، قم: دار التفسیر.

زرکشی، محمد. (۱۴۱۰ق). البرهان في علوم القرآن. چاپ اول، بیروت: دار المعرفة.

سبحانی، جعفر. (۱۴۲۰ق). الخمس في الشريعة الإسلامية الفراء. چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.

سبزواری، سید عبدالاعلی. (۱۴۱۷ق). تهذيب الأصول. بیروت: مؤسسه المنار.

سبزواری، سید عبدالاعلی. (۱۴۱۳ق). مهذب الأحكام. چاپ چهارم، قم: مؤسسه المنار.

سلمی، عز الدین. (۱۴۰۷ق). الإمام في بيان أدلة الأحكام، تحقيق رضوان مختار بن غريبة. بیروت: دار البشائر الإسلامية.

سیستانی، سید علی (حسینی). (۱۴۱۴ق). قاعدة لا ضرر ولا ضرار. چاپ اول، بیروت: دارالمورخ العربی.

سیوری حلی، مقداد. (۱۴۲۵ق). كنز العرفان في فقه القرآن. چاپ اول، قم: مرتضوی.

سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. (۱۴۲۱ق). الإیتقان في علوم القرآن. چاپ دوم، بیروت: دار الکتاب العربی.

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۱۲۸

شهابی، محمود. (۱۴۱۷ق). ادوار فقه. چاپ پنجم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
شهید ثانی، زین الدین. (۱۴۱۹ق). مسالک الأفهام الی تنقیح شرائع الاسلام. چاپ اول، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.

شیخ صدوق، محمد. (۱۴۰۴ق). عیون اخبار الرضا علیه السلام. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
شیخ صدوق، محمد. (۱۴۱۳ق). من لایحضره الفقیه. چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
صافی اصفهانی، حسن. (۱۴۱۷ق). الهدایه فی الأصول (تقریرات درس آیت الله خوئی). چاپ اول، قم: مؤسسه فرهنگی صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف.

صدر، سید محمد باقر. (۱۳۹۹ق). خلافة الانسان و شهادة الانبیا. بیروت: دار التعارف للمطبوعات.

صدر، سید محمد باقر. (۱۴۰۸ق). بحوث فی شرح العروة الوثقی. چاپ دوم، قم: مجمع الشهد آیه الله الصدر العلمی.

صیمری، مفلح. (۱۴۲۰ق). غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام. چاپ اول، بیروت: دار الهادی.
ضیائی فر، سعید. (۱۳۹۸). فلسفه علم فقه. چاپ دوم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت.
ضیائی فر، سعید. (۱۴۰۱). جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد. چاپ چهارم، قم: بوستان کتاب.
ضیائی فر، سعید. (۱۴۰۲). مکتب های اصولی موجود و مطلوب. چاپ اول، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن. چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

طباطبائی، سید علی. (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل. چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۰ق). النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی. چاپ دوم، بیروت: دار الكتاب العربی.

طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن. چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ق). المبسوط. چاپ سوم، تهران: المکتبه المرتضویه.

طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). الخلاف. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

عاملی، سید جواد. (۱۴۱۹ق). مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

علامه حلی، حسن. (۱۴۱۴ق). تذکره الفقهاء. چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.

قیاض، محمد اسحاق. (۱۴۰۱ق). الأراضي - مجموعة دراسات وبحوث فقهية إسلامية. چاپ اول، قم: دار الكتاب.

كاشف الغطاء، محمد حسين. (۱۴۲۶ق). الفردوس الأعلى. چاپ اول، قم: دار أنوار الهدى.

كلینی، محمد. (۱۴۰۷ق). الكافي. چاپ چهارم، تهران: دار الكتب الإسلامية.

مجلسی، محمد تقی. (۱۴۰۶ق). روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه. چاپ دوم، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور.

مدنی کاشانی، رضا. (۱۴۰۹ق). تعلیقه شریفه علی بحث الخيارات و الشروط. چاپ اول، کاشان: مکتبه آیه الله المدنی الكاشانی.

مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۷۳). معارف قرآن: خداشناسی، کیهان شناسی، انسان شناسی. قم: مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۳.

مطهری، مرتضی. (۱۳۹۱). یادداشت‌های استاد مطهری. چاپ سوم، تهران: صدرا.

مطهری، مرتضی. (بی‌تا). انسان در قرآن. تهران: صدرا.

مغنیه، محمد جواد. (۱۴۲۱ق). فقه الإمام الصادق (ع). چاپ دوم، قم: مؤسسه انصاریان.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۸ق). حیل‌های شرعی و چاره‌جویی‌های صحیح. چاپ دوم، قم: انتشارات مدرسه الإمام علي بن أبي طالب (ع).

منتظری، حسینعلی. (۱۴۱۵ق). دراسات في المكاسب المحرمة. قم: نشر تفکر.

منتظری، حسینعلی. (۱۴۲۹ق). حکومت دینی و حقوق انسان. قم: ارغوان دانش.

مهریزی طرقي، مهدی (۱۳۸۲). اجتهاد معاصر کفایت‌ها و کمبودها. مجله آیین پژوهش، شماره ۸۳، ۴۸۳-۴۹۱.

نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام. چاپ هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربي.

نراقی، احمد. (۱۴۲۲ق). رسائل و مسائلش. قم: کنگره نراقیین ملا مهدی و ملا احمد.

وحید بهبهانی، محمد باقر. (۱۴۲۴ق). مصابيح الظلام. قم: مؤسسه علامه وحید بهبهانی.

هاشمی شاهرودی، سید محمود. (۱۴۱۷ق). بحوث في علم الأصول (تقریرات درس آیت الله صدر). قم: مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامي.

جستارهای
فقهی و اصولی

سال دهم، شماره پیاپی ۳۷
۱۴۰۳

۱۳۰

References

The Holy Qur'an.

Ibn Abī Hātam, 'Abd al-Rahmān. 1988/1419. *Tafsīr al-Qur'an al-'Azīm*. 3rd. Riyadh: Maktabat Nazār Muṣṭafā al-Bāriz.

A'rāfi, 'Alīridā. 2008/1387. *Fiqh-i Tarbiyātī*. Qom: Pazhūhishgāh-i Hawzih Wa Dānishgāh.

al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 2007/1428. *Farā'id al-Uṣūl*. 5th. Qom: Majma' al-Fikr al-Islāmī.

Ayyāzī, Sayyid Muḥammad 'Alī. 2001/1381. *Fiqh Pazhūhishī-yi Qur'an*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tablighāt-i Islāmī-yi Hawzi-yi 'Ilmiyyi-yi Qom).

Ayyāzī, Sayyid Muḥammad 'Alī. 2007/1386. *Milākāt-i Ahkām wa Shūhih-hāyi Istikshāf-i Ān*. Qom: Pazhūhishgāh-i 'Ulūm wa Farhang-i Islāmī.

al-Īrawānī, Muḥammad Bāqir. 2006/1427. *Durūs Tamhīdīyah fī al-Fiqh al-Istidlālī 'alā al-Madhhab al-Ja'farīyah*. 2nd. Qom.

al-Mūsawī al-Bujnurdī, al-Sayyid Ḥasan. 2000/1379. *Muntahā al-'Uṣūl*. Tehran: Mu'assasat al-'Urūj.

al-Mūsawī al-Bujnurdī, al-Sayyid Ḥasan. 1998/1419. *al-Qawā'id al-Fiqhiya*. Qom: Nashr al-Hādī.

Āl 'Uṣfūr al-Baḥrānī, Yūsuf ibn Aḥmad ibn Ibrāhīm. 1984/1405. *Al-Ḥadā'iq al-Nādirat fī Ahkām al-'Itrat al-Ṭāhirah*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.

Bahārī, Muḥammad Riḍā. 2010/1389. *Āsīb Shināsī-yi Rawish Shinākhtī-yi Ijtihād-i Pūyā*. Kitāb-i Naqd, 54, 45-70.

al-Subḥānī al-Tabrizī, Ja'far. 1995/1416. *Irshād al-Qulūb 'Ilā Mabāḥith al-Uṣūl*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Ṣādiq.

Al-Tawḥīdī, Muḥammad 'Alī. 1996/1417. *Miṣbāḥ al-Fiqāhah (Taqrīrāt Buḥūth al-Sayyid al-khu'ī)*. Qom: Mu'assasat Anṣārīyān li al-Ṭibā'a wa al-Nashr wa al-Tawzī'.

al-Hāshimī al-Shāhruḍī, al-Sayyid Maḥmūd. 2002/1423. *Mawsū'at al-Fiqh al-Islāmī Ṭibqan li Maḍhhab Ahl al-Bayt ('A)*. Volume 1. Mu'assissat Dā'irat al-Ma'ārif al-Fiqh al-Islāmī Ṭibqan li Maḍhhab Ahl al-Bayt ('A).

Al-Jawādī al-Āmulī, 'Abdullāh. 2008/1387. *Tafsīr Tasnīm*. 7th. Qom: Intishārāt Isrā'.

Al-Jawādī al-Āmulī, 'Abdullāh. 2008/1387. *Wilāyat-i Faqīh, Wilāyat-i Fiqāhat wa 'Idālat*. Edited by Muḥammad Mihrābī. Qom: Intishārāt Isrā'.

Al-Ḥā'irī al-Yazdī, Sayyid Murtaḍā. 2003/1382. *Mabānī al-Ahkām fī Uṣūl Sharā'i' al-Islām*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn

Al-Ḥā'irī al-Yazdī, Sayyid Murtaḍā. 1997/1418. *Kitāb al-Khums*. Qom: Mu'assasat al-

Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.

Al-Husaynī al-Hā'irī, Sayyid Kāzim. 1994/1415. *Al-Qaḍā' fī al-Fiqh al-Islāmī*. Qom: Majma' Andīshih-yi Islāmī

al-Ḥurr al-Āmilī, Muḥammad Ibn Ḥasan. 1993/1414. *Tafṣīl Wasā'il al-Shī'a ilā Tahṣīl al-Masā'il al-Sharī'a*. 2nd. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ihya' a-lturāth.

al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 1994/1415. *Al-Makāsib al-Muḥaramah*. Vol. 2. Qom: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.

al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 2000/1421. *Kitāb al-Bay'*. Tehran: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.

al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Muṣṭafā. 1997/1418. *Tahrīrāt fī al-Uṣūl*. Tehran: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.

al-Khumaynī, al-Sayyid Muṣṭafā. 1995/1376. *Mustanad Tahrīr al-Wasīlah*. Tehran: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.

al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1997/1418. *Al-Bayān*. 5th. Beirut: Dār al-Zahrā'.

Dihkhudā, 'Alī Akbar. 1946/1325. *Lughat Nāmih-yi Dihkhudā*. Tehran: Majlis-i Shurā-yi Millī (National Consultative Assembly).

al-Ḥusaynī al-Rawḥānī, al-Sayyid Ṣādiq. 1991/1412. *Fiqh al-Ṣādiq*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Sādiq.

Zujāj, Ibrāhīm. 1995/1416. *I'rāb al-Qur'ān*. 3rd. Qom: Dār al-Tafsīr.

Al-Zarkashī al-Miṣrī al-Ḥanbalī, Shams al-Dīn Muḥammad ibn 'Abdullāh. 1989/1410. *Al-Burhān fī 'Ulūm al-Qur'ān*. Beirut: Dār al-Tafsīr.

al-Subḥānī al-Tabrizī, Ja'far. 1999/1420. *Al-Khums fī al-Sharī'at al-Islāmīyat al-Ghura'*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Ṣādiq.

al-Sabzawārī, al-Sayyid 'Abd al-A'lā. 1996/1417. *Tahdhīb al-Uṣūl*. Beirut: Mu'asissat al-Manār.

al-Sabzawārī, al-Sayyid 'Abd al-A'lā. 1992/1413. *Muhadhdhab al-Aḥkām fī Bayān al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. 4th. Beirut: Mu'asissat al-Manār.

Al-Sulmī al-Shāfi'ī, 'Izz al-Dīn 'Abd al-'Azīz. 1986/1407. *Al-Imām fī Bayān Adillat al-Aḥkām*. Edited by Riḍwān Mukhtār ibn Gharbiyat. Beirut: Dār al-Bashā'ir al-Islāmīyah.

al-Ḥusaynī al-Sistānī, al-Sayyid 'Alī. 1995/1414. *Qā'idat lā Dararr wa lā Dirār*. Beirut: Dār al-Muwarrikh al-'Arabī.

al-Siywarī al-Hillī, Miqdād Ibn 'Abd Allāh (Fāḍil Miqdād). 2004/1415. *Kanz al-'Irfān fī Fiqh al-Qurān*. Qom: al-Maktabat al-Murtaḍawīya.

Al-Sīyūṭī, 'Abd al-Raḥmān ibn Abī Bakr. 2000/1421. *Al-Itqān fī 'Ulūm al-Qur'ān*. Cario: Maktabat al-Ādāb.

Shahābī, Maḥmūd. 1996/1417. *Adwār al-Fiqh*. 5th. Tehran: Mu'assisi-yi Intishārāt-i wa Chāp-i Dānishgāh Tihṛān (Tehran University).

al-ʿĀmilī, Zayn al-Dīn Ibn ʿAlī (al-Shahīd al-Thānī). 1998/1419. *Masālik al-Afhām ilā Tanqih Sharāʿiʿ al-Islām*. Qom: Mūʿassasat al-Maʿārif al-Islāmīyya.

Ibn Bābiwayh al-Qommī, Muḥammad Ibn ʿAlī (al-Shaykh al-Ṣadūq). 1993/1404. *ʿUyūn Akhbār al-Riḍāʿ (ʿA)*. Beirut: Muʿassissat al-Aʿlamī lil Maṭbūʿāt.

Ibn Bābiwayh al-Qommī, Muḥammad Ibn ʿAlī (al-Shaykh al-Ṣadūq). 1992/1413. *Man Lā Yahḍuruh al-Faqīh*. 2nd. Qom: Muʿassasat al-Nash al-Islāmī li Jamāʿat al-Mudarrisīn.

al-Mūsawī al-Khuʿī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1996/1417. *Al-Hidāyat fī al-Uṣūl. Taqrīrāt Hasan Ṣāfi Isfahānī*. Qom: Muʿassasat Ṣāhib al-Amr.

al-Ṣadr, al-Sayyid Muḥammad Bāqir. 1978/1399. *Khilāfat al-Insān wa Shihādāt al-Anbīyā*. Beirut: Dār al-Taʾaruf lil Maṭbūʿāt.

al-Ṣadr, al-Sayyid Muḥammad Bāqir. 1987/1408. *Buḥūth fī Sharḥ al-ʿUrwat al-Wuthqā*. Qom: al-Majmaʿ al-ʿIlmī li al-Shahīd al-ṣadr.

Al-Šimārī al-Baḥrānī, Muflīḥ ibn Ḥasan. 2000/1420. *Qāyat al-Marām fī Sharḥ Sharāʿiʿ al-Islām*. Beirut: Dār al-Hādī.

Ḍiyyāʿīfar, Saʿīd. 2019/1398. *Falsafih-yi ʿIlm-i Fiqh*. 2nd. Qom. Pazhūhishgāh-i Ḥawzih wa Dānishgāh.

Ḍiyyāʿīfar, Saʿīd. 2022/1401. *Jāyghāh-i Mabānī-yi Kalāmī dar Ijtihād*. 4th. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yī ʿIlmīyyi-yi Qom).

Ḍiyyāʿīfar, Saʿīd. 2022/1401. *Maktab-hāyi Uṣūlī Mawjūd wa Maṭlūb*. Qom: Pazhūhishgāh-i Ḥawzih wa Dānishgāh.

al-Ṭabāṭabāʾī, al-Sayyid Muḥammad Ḥusayn (al-ʿAllāma al-Ṭabāṭabāʾī). 2011/1390. *al-Mizān fī Tafṣīr al-Qurʾān*. Beirut: Muʿassasat al-Aʿlamī lil Maṭbūʿāt.

al-Ṭabāṭabāʾī al-Ḥāʾirī, al-Sayyid ʿAlī (Ṣāḥīb al-Rīyāḍ). 1997/1418. *Rīyāḍ al-Masāʾil fī Tahqīq al-Aḥkām bī al-Dalāʾil*. Qom: Muʿassasat ʿĀl al-Bayt li Ihyaʾ al-Turāth.

al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1979/1400. *al-Nihāyat fī Mujarrad al-Fiqh wa al-Fatāwā*. 2nd. Beirut: Dār al-Kitāb al-ʿArabī.

Al-Ṭūsī al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). n.d. *al-Tibyān fī Tafṣīr al-Qurʾān*. Edited by al-Sayyid Muḥammad Ṣādiq ʿĀl Baḥr al-ʿUlūm. Beirut: Dār Ihyaʾ al-Turāth al-ʿArabī.

al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1967/1387. *al-Mabsūt fī Fiqh al-Imāmīyya*. 3rd. Tehran: al-Maktabat al-Murtaḍawīya li ʾIhyaʾ al-Āthār al-Jaʿfarīyah.

al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1986/1407. *Al-Khilāf*. Qom: Muʿassasat al-Nashr al-Islāmī li Jamāʿat al-Mudarrisīn.

al-Ḥusaynī al-ʿĀmilī, al-Sayyid Muḥammad Jawād. 2004/1419. *Miftāḥ al-Kirāma fī Sharḥ Qwāʿid al-ʿAllāma*. 1st. Qom: Muʿassasat al-Nashr al-Islāmī li Jamāʿat al-Mudarrisīn.

al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-‘Allāma al-Ḥillī). 1993/1414. *Tadhkirat al-Fuqahā’*. Qom: Mu’assasat Āl al-Bayt li Ḥyā’ al-Turāth.

al-Fayyād, Muḥammad Ishāq. 1980/1401. *Al-Arādī, Majmū’at Dirāsāt wa Buḥūth Fiqhīyat Islāmīyat*. Qom: Mu’assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.

al-Najafī, Muḥammad Ḥusayn (Kāshif al-Ghiṭā’). 2005/1426. *Al-Firdūs al-A’lā*. Qom: Dār al-Anwār al-Hudā.

al-Kulaynī al-Rāzī, Muḥammad Ibn Ya’qūb (al-Shaykh al-Kulaynī). 1987/1407. *al-Kāfi*. 14th. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.

al-Majlisī, Muḥammad Taqī (al-Majlisī al-Awwal). 1985/1406. *Rawḍat al-Muttaqīn fī Sharḥ Man Lā Yaḥḍaruh al-Faqīh*. 2nd. Qom: Bunyād-i Farhang-i Islāmī-yi Kūshānpūr.

Al-Madanī al-Kāshānī, Ḥāj Āqā Ridā. 1988/1409. *Ta’līqat Sharīfat ‘alā Baḥth al-Khīyārāt wa al-Shurūṭ*. Kāshān: Maktabat Āyatullāh al-Madanī al-Kāshānī.

Miṣbāḥ Yazdī, Muḥammad Taqī. 1994/1373. *Ma’ārif Qur’ān: Khudāshināsī, Keyhān Shināsī, Insān Shināsī*. Qom: Mu’assisih-yi dar Rāh-i Ḥaqq.

Muṭahharī, Murtaḍā. 2011/1391. *Yādāh-hāyi Ustād Muṭahharī*. 3rd. Tehran: Ṣadrā.

Muṭahharī, Murtaḍā. n.d. *Insān dar Qur’ān*. 3rd. Tehran: Ṣadrā.

Mughnīyya, Muḥammad Jawād. 2000/1421. *Fiqh al-Imām al-Ṣādiq*. Qom: Mu’assasat Anṣārīyān li al-Ṭibā’a wa al-Nashr wa al-Tawzī’.

Makārim Shīrāzī, Nāsir. 2007/1428. *Ḥilīh-hāyi Shar’ī wa Chāriḥ Jū’ī-hāyi Ṣaḥīḥ*. 2nd. Qom: Madrasī-yi Imām ‘Alī Ibn Abī Ṭālib.

al-Muntaẓirī al-Najaf Ābādī, Ḥusaynalī. 1994/1415. *Dirāsāt fī al-Makāsib al-Muḥarrah-mah*. Qom: Nashr-i Tafakkur.

al-Muntaẓirī al-Najaf Ābādī, Ḥusaynalī. 2008/1429. *Ḥukūmat-i Dīnī wa Ḥuqūq-i Insān*. Qom: Arghawān-i Dānish.

Mihrizī Ṭuruqī, Mahdī. 2003/1382. *Ijtihād-i Mu’āṣir-i Kifāyat-hā wa Kambūd-hā*. Majālih-yi Āyīn-i Pazhūhish, 83, 483-491.

al-Najafī, Muḥammad Ḥasan. 1983/1404. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā’i’ al-Islām*. 7th. Edited by ‘Abbās al-Qūchānī. Beirut: Dār Ḥyā’ al-Turāth al-‘Arabī.

al-Narāqī, Aḥmad Ibn Muḥammad Mahdī (al-Fāzil al-Narāqī). 2001/1422. *Rasā’il wa Masā’ilash*. 1st. Qom: Kungirih-yi Narāyīn Mullā Mahdī wa Mullā Muḥammad.

al-Waḥīd al-Bihbahānī, Muḥammad Bāqir. 2001/1422. *Maṣābīḥ al-Zalām fī Sharḥ Maḥāṭīḥ al-sharā’i’*. Qom: Mu’assasat al-‘Allāma al-Mujaddid al-Waḥīd al-Bihbahānī.

al-Ḥāshimī al-Shāhrūdī, al-Sayyid Maḥmūd. 1996/1417. *Buḥūth fī ‘Ilm al-Uṣūl. Taqrīrāt Sayyid Muḥammad Bāqir al-Ṣadr*. Qom: Dā’irat al-Ma’ārif al-Fiqh al-Islāmī.